

# اصفهان در هزار سال پیش\*

محمد مهریار

است و کم‌کم یهودیه رو به ترقی رفته و شهرستان کوچک و کوچکتر شده است تا یهودیه به شکل اصفهان در آمده است. حافظ ابونعیم صاحب کتاب اخبار اصفهان می‌گوید: فیروزبن قباد باروی ارگ اصفهان را بنا نهاد و بر آن چهار دروازه نصب کرد و یکی از آنها را «گوشباره» نام داد «گوش» نام فرشته‌ای است موکل به مهمات عالم.<sup>۵</sup> و سخن خود را دنبال کرده و می‌گوید: در آن روزگاران ساکنان این باره یا محلت را «سکنه‌الیهود» می‌گفتند و به یهودیه شهرت داشت. عین سخن او چنین است: «یهودیه در روزگار پارسیان کوی جهودان یعنی محلت یهودیان نامیده می‌شد و آن در صحرای قریه یوان بود... الی آخر»<sup>۶</sup> در روزگار اسلام نیز وضع چنین بوده است و یهودیه روز به روز در توسعه. حافظ ابونعیم در این کتاب می‌گوید یهودیه در زمین‌های قریه «یوان» بود. و بعد در دنباله سخن او می‌بینیم که مسجد جامع نیز در همین قریه «یوان» ساخته شده است. بنابراین اگر مقصود از مسجد جامع یهودیه همین مسجد فعلی باشد که ابونعیم تا سال ۲۳۰ ه.ق، سال وفات خویش، می‌دیده است، می‌توان مسلم شمرد که از میانه فراخنایی که در شهر اصفهان، یهودیه به خود اختصاص داده بود و کم‌کم توسعه پیدا کرده است این محل که تا امروز باقی است؛ مسلم و درست محل یهودیه است. ولی در عین حال برای شهرستان هم مسجد جامعی ذکر می‌کنند و مخارج مسجد دوگانه را هم با رقم معین می‌نمایند و می‌گویند که مخارج مسجد یهودیه ۳۶۲۵ درهم و از آن مسجد شهرستان نیز برابر همین مبلغ بود که در سال ۲۵۶ هجری قمری به ثبت دیوان خراج درآمد و همچنان دایماً افزایش یافت تا به این مبلغ که قبلاً ذکر آن گذشت رسیده از میانه این دو شهر یهودیه دایماً در ترقی بود و شهرستان در تنزل چندان که یهودیه رفته رفته در توسعه به آنجا رسید که ۱۵ دیه از دیه‌های اطراف و نزدیک خود را اشغال کرد.

## اصفهان در پانزده دیه (شناسایی، جا و نام آنها)

اصفهان شهری قدیمی است آن قدر قدیم که برخی آن را قدیم‌ترین بلاد ایران پنداشته‌اند؛ ولی در این مقال در صدد تعیین زمان آغاز آن نیستیم؛ چون سخن در این باره بسیار دراز است. مورخان قدیم درباره تاریخ اصفهان همیشه نوشته‌اند که اصفهان دو شهر است: یهودیه و شهرستان، از اسم یهودیه آشکار است که یهودیه محلی برای سکونت یهودیان بوده است. این مورخان می‌گویند: یهودیان را بُخت‌النصر به اصفهان کوچاند،<sup>۱</sup> البته لازمه این امر این است که بدانیم بخت‌النصر اصفهان را در آن موقع در تصرف خود داشته است و این امر البته مشکوک است. مورخان جدید می‌گویند: آنکه یهودیان را به اصفهان آورد ملکه شوشن‌دخت (سوسن)، همسر خسرو یزدجرد اول ساسانی بود.<sup>۲</sup> ابن‌حوقل در صورة الارض می‌گوید اصفهان شامل دو شهر است: یکی یهودیه و دیگری شهرستان و میانه آنها دو میل فاصله است.<sup>۳</sup> در اینجا ما بین محققان جدید و مورخان قدیم اختلاف کوچکی راجع به محل یهودیه دیده می‌شود. محققان جدید می‌گویند در بیرون شهر جی یهودیان مستقر شدند و در آنجا خانه‌ها ساختند و آبادی فراوان به وجود آوردند و همین یهودیه است که سرانجام توسعه پیدا کرد و اصفهان از آن به وجود آمد و مردم آن تا قبل از اسلام هنرها و صنایع بسیار بزرگ داشتند و پارچه‌های خیلی خوب می‌بافتند که به «عتابی» معروف بود و این پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای را به اطراف ولایات خراسان و خوزستان و غیره می‌بردند. کلمه «عتابی» از عتبه بغداد گرفته شد که این کالا در آنجا سخت معروف بود و نیک به فروش می‌رسید.<sup>۴</sup>

صرف‌نظر از این اختلافات، شکی نیست که دو شهر جدا از هم، یکی به نام شهرستان و دیگری به نام یهودیه وجود داشته است که اصفهان از آن دو به خود شکل می‌گرفته

فوت حافظ ابونعیم در سال ۴۳۰ اتفراق افتاده است و ناصر خسرو در سال ۴۴۴ شهر اصفهان را دیده است و آن را خوب و خوش و زیبا یافته است. ناصر خسرو در تعریف و تمجید اصفهان می‌گوید: «من در همه زمین پارسیگویان شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم...» تا آنجا که می‌گوید: «بعضی گفتند پیش از آنکه بارو نبود هوای شهر خوش‌تر از این بود و چون بارو ساختند متغیر شد...»<sup>۷</sup> و در این زمان آن را یک شهر یافته است در یک بارو. و این همان بارویی است که علاءالدوله کاکویه به دور اصفهان کشیده است و از این تاریخ یعنی چهار سال پیش از رسیدن ناصر خسرو به اصفهان تمام شده است. گفتیم که حافظ ابونعیم محل مسجد جامع را قریه یوان معین می‌کند و می‌گوید که خانه‌های یهودیه به خانه‌های

قریه «خوشینان» یا خوشینان متصل شد. در دنباله سخن خود می‌گوید حد یهودیه از یک‌سو به قریه «یوان» و حد دوم آن قریه «خرجان و سنبلان» و حد سوم آن به دو دیه «کمان» و اشکهان» و چهارمین به دو قریه «جروآن و خوشینان» می‌رسید و وسعت آن ۷۰۰ جریب بود. از اینجا معلوم می‌شود که چون مسجد جامع را در قریه یوان ساخته‌اند، این قریه که از آن نام برده شد در جزء یهودیه باقی مانده است و چون نیز برحسب گفتار او: «... مسجد جامع ساخته شد بر وسعت یهودیه بسیار افزوده شد تا آنجا که زمین‌های ۱۵ قریه را فراگرفت و این قریه‌ها از این قرار است. باطرقان (کذال)، فرسان، یوان و خُرجان، و فلفلان و سنبلان و قُروآن و کمان، و جوزدان و لنبان، اشکهان و جروآن و خوشینان و بُروسکان و فابجان».<sup>۸</sup>



با دقت و تأمل در گفتار حافظ ابونعیم معلوم می‌شود؛ حد یهودیه پیش از توسعه به زمین‌های قریه یوان، خُرجان و سنبلان و کماآن و اشکهان و جروآن و خوشینان می‌رسیده و مساحت آن ۷۰۰ جریب بوده و چون توسعه پیدا کرده این دیه‌ها را فراگرفته است، بنابراین این دیه‌ها یعنی: خُرجان و سنبلان و کماآن و اشکهان و جروآن و خوشینان که در حد یهودیه بوده‌اند، همین که یهودیه رو به توسعه گذاشته است دیگر آنها را فراگرفته و جزء یهودیه به حساب آمده است.

من همواره سعی کرده‌ام به صورتی قراء پانزده‌گانه را به هم متصل کنم تا یک نقشه احتمالی که حدود اصفهان آن روز را نشان دهد، به دست آورم. ولی البته این کار سخت دشوار بود و به چندین‌گونه ممکن بود آنها را به هم اتصال داد؛ ولی امکان اینکه مشخصاً هر کدام را در جای خود به دیگری متصل کنند، آشکارا و روشن به دست نمی‌آید، تا اینکه در نظر گرفتم با توجه به قراین محل، قرب و بُعد هر محل را به مسجد نیز تعیین کنم. از این‌رو به شرح زیر امکان ترسیم چنین حدی را فراهم آوردم؛ ولی باز هم مسلم نیست که این حد، حد قطعی باشد و می‌توان صور دیگری نیز حتی با قراین دیگر پیدا کرد. به این سؤال البته نمی‌توان پاسخ مثبت داد که آیا حافظ ابونعیم این قرائ پانزده‌گانه را برحسب ترتیب خاصی فهرست‌وار آورده است یا اینکه میانه آنها ارتباط خاصی را در نظر نگرفته است. به هر حال، از مسجد جامع و قریه یوان شروع کنیم، خُرجان، سنبلان، کماآن، اشکهان، جروآن و خوشینان<sup>۹</sup> و با خود قریه یوان هفت قریه، به مسجد جامع از همه نزدیکتر بودند. از این گذشته قریه جوزان در غرب اصفهان و قریه لنبان در منتهی‌الیه حد غربی را می‌شناسیم. قراء سنبلان (معادل سنبلستان و چلمان) و ففلان را هم می‌شناسیم که با توجه به وضعیت جغرافیایی مسجد جامع، در غرب و جنوب غربی آن واقع شده است.

قراء فابجان و فرسان که اکنون علایمی از آنها باقی است و محل‌هایی به نام فرسان و فابجان در شرق مسجد جامع معین است و کوچه‌ای را به آن نام هم‌اکنون باقی گذاشته‌اند، که می‌شناسیم. دو دیه کماآن و اشکهان که حافظ ابونعیم آنها را حد سوم می‌داند، در غرب جنوبی واقع می‌شود و کماآن و اشکهان در حد جنوبی و حد شرقی تا حدود اربعه کامل شود. به جروآن و خوشینان منتهی می‌گردد و نمای نقشه‌ای به صورتی که ما آورده‌ایم به دست می‌آید.

به این ترتیب از شهر اصفهان در هنگام توسعه یهودیه نمایی پیدا می‌شود، ولی نمی‌توان گفت که این نقشه صحیح و درست و مطابق واقع است، بلکه در حقیقت نموداری از آن است که اصفهان، یعنی «یهودیه» در هنگام گسترش خود از محوطه‌ای که اینک شهر اصفهان است توسعه پیدا کرده است.

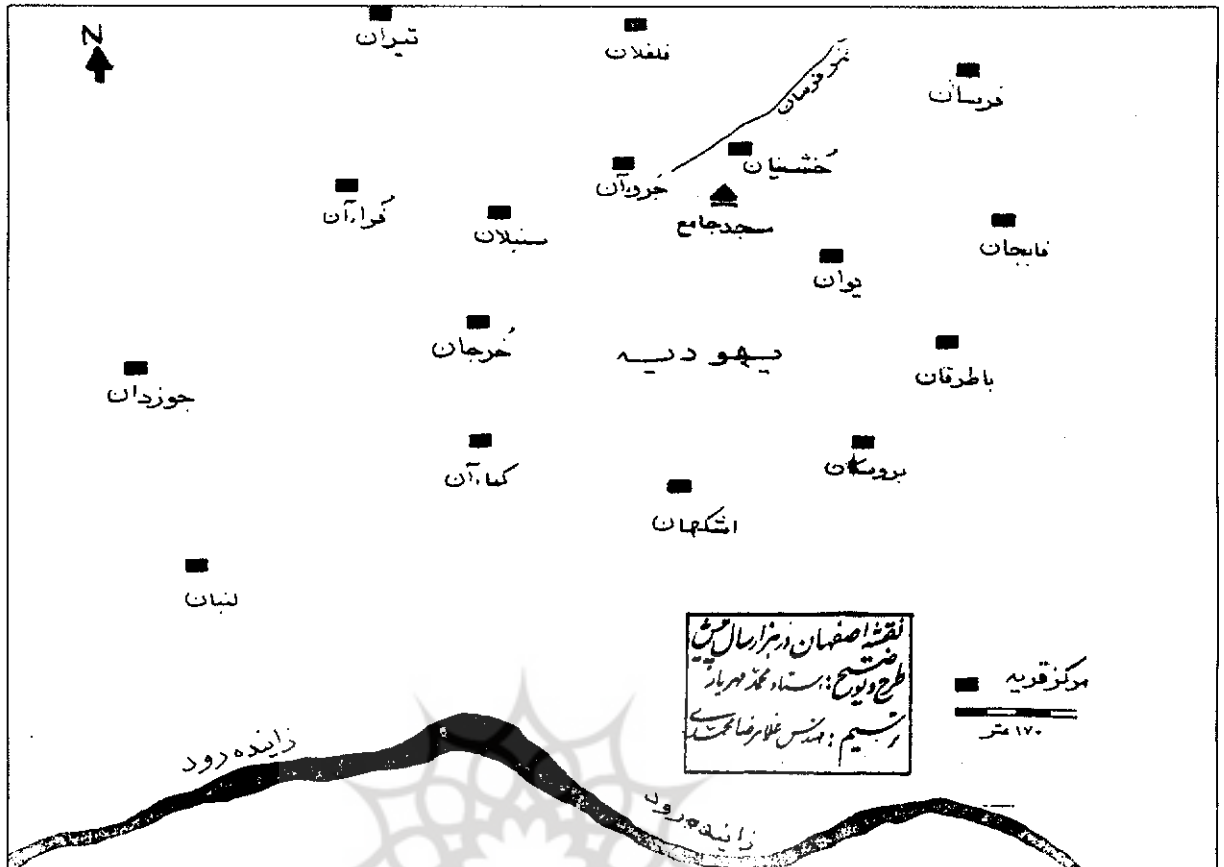
برای ما که اینک تقریباً هزار سال به عقب برمی‌گردیم و به محل اصلی اصفهان نظر می‌افکنیم چندان محل درست وقوع اینها مفید فایده نیست، جز اینکه آثاری از آنها را نشان بدهد. آنچه مهم است، تجزیه و تحلیل و شناخت نام این دیه‌هاست. اینک ذیلاً کوشش می‌کنیم تا آنجا که ممکن است سیر تطور این لغات و هویت و تلفظ صحیح آنها را معین کنیم و اگر بشود محل وقوعشان را نیز روشن نماییم.

### ۱- باطرقان

حافظ ابونعیم این دیه را در اول صورت دیه‌هایی گذاشته است که یهودیه در آن ساخته شده است، و املائی صحیح آن را به همین صورت ذکر می‌کند. به مظهرت اقرب، این واژه به فتح ثانی است و گاهی به کسر آن (در تداول عامه) و قان صورت دیگری از کان است. در طومار شیخ بهایی نام آن را در ضمن آبخوران مادی فدوی (فَدَن) ذکر کرده‌اند<sup>۱۰</sup> و می‌دانیم که مادی فدن پس از قطع میدان نقش جهان و بازار همچنان رو به شرق می‌رود تا از خیابان هاتف امروز می‌گذرد و از امامزاده اسماعیل عبور می‌کند؛ برحسب تقسیم‌بندی طومار تعداد زیادی قراء از آن مشروب می‌شود و از جمله اینها دو دیه باطرقان و فرسان را یاد می‌کند.<sup>۱۱</sup>

بنابراین اجمالاً محل این دو دیه معین می‌شود و از همین جا گمانی در دل ما جولان می‌کند که حافظ ابونعیم برای نام این قراء ترتیب خاصی را در نظر نگرفته و اینک ما می‌بینیم که باطرقان در جنوب شرقی مسجد جامع یا قریه یوان است.

واژه شناسی: باطرقان به همین صورت که حافظ ابونعیم آورده واژه به هم ریخته‌ای است و پیدا کردن صورت تطور آن دشوار است؛ ولی با اندک دقت متوجه می‌شویم که مطلقاً حرف «ط» تازی نمی‌تواند در نامی پارسی وجود داشته باشد و باطرقان تازی همان «باترکان» پارسی است. بنابراین باید بنگریم تطور «باترکان» چگونه بوده است و معنی آن چیست. می‌دانیم که حرف «ب» مبدل از «م» است.<sup>۱۲</sup> و حرف «ت» دوم مبدل از دال است، چنانکه اکثراً به همین صورت در بسیاری از نام‌واژه‌ها تطور یافته است<sup>۱۳</sup> و حرف «ق» همان تطور یافته حرف «ک» است و «باترکان» به صورت قدیم «مادرکان» در می‌آید و صورت کهن باستانی آن را به خاطر می‌آورد و نظایر چندی هم دارد از جمله «مادرکان» اصفهان در بخش جلگه از دهستان امامزاده عبدالعزیز و اساساً با نام «مادر» امکان بسیاری در اطراف کشور نامبردار می‌باشد؛ چون مادر شاه، مادر سرا، مادر سلیمان و غیره. صورت دیگری از تطور این کلمه نیز به خاطر می‌رسد و آن به این نحو است که باز حرف «ب» مبدل از «م» و «ت» مبدل از «د» باشد و حرف «ر» وقایه و در این صورت واژه به صورت مادکان در می‌آید که شاید این وجه



از وجه نخستین بهتر باشد و مادگان یادآوری از روزگار مادهاست<sup>۱۴</sup> و نظایر چندی هم دارد؛ از جمله مادگان (زابل) و مادکده (شهرکرد) و مادوان (داراب چهارم)، مادوان بالا و پایین (بویراحمد) و غیره.<sup>۱۵</sup>

## ۲- فرسان

«فرسان» را حافظ ابونعیم، پس از «باطرقان» و پیش از «یوان» آورده است. برای ما تعیین محلی که بدین نام نامیده می‌شده است، چندان دشوار نیست. البته جای آن بود که مؤلف یوان را در آغاز و این دیه را پیش از باطرقان قرار می‌داد، ولی در این صورت نیز محل آن را می‌توانیم اجمالاً تعیین کنیم. امروز محلی را در شرق مسجد جامع یعنی در شرق یوان به آن نامبردار ساخته‌اند، و در نقشه‌ای که شهرداری اصفهان منتشر ساخته خیابانی را در شرق مسجد جامع به آن نام، نامیده‌اند که چندان بی‌تناسب نیست. این خیابان در شرق خیابان سروش واقع شده است.

در طومار سهام آب زاینده‌رود آن را جزو آبخوران مادی فدن<sup>۱۶</sup> (فدی) قرار داده و برای آن دو سهم و کسری آب از مادی فدی، معین کرده است.<sup>۱۷</sup> که البته باید در همین حدود تعیین شده باشد و باز هم آن را قریه نامیده است و این منافاتی با بودن آن در محدوده اصفهان ندارد؛ چون

لنبان را هم که جزء شهر بوده است باز هم در طومار، قریه می‌داند. ما در نمایی که طرح کرده‌ایم اجمالاً محل آن را در شمال باطرقان قرار دادیم. واژه‌شناسی: این نام به گوش پارسی‌زبانان آشنا است و از دو جزء ترکیب یافته است. جزء اول آن «فرس» همان صورت عربی شده «پارس» است و در افواه کسانی که بیشتر با زبان عربی سر و کار داشتند «فرس قدیم» یعنی «پارس کهن» رایج بوده و جزء دوم «ان» پسوند کثرت و نسبت است؛ یعنی منسوب به پارس. امروز هم در شهرستان شهرکرد دیه بزرگی به نام فارسان داریم که آشکارا با فرسان یکی است. فارسسیان (نهایند)، فارسون (بروجرد)، فارسسیان (قزوین) همگی از مشابهات این نامواژه کهن به شمار می‌روند.

## ۳- یوان

این دیه که برحسب گفتار حافظ ابونعیم مسجد جامع در آن واقع شده است چنانکه از نامش آشکار است نامی قدیمی و سخت دلاویز است. در حال حاضر البته واژه یوان برای ما بی‌معنی می‌نماید و محل آن را نیز قطعاً نمی‌توان معین کرد؛ ولی به حکم اینکه حافظ ابونعیم مسجد جامع را در آن قرار می‌دهد، باید محل آن همان نواحی مسجد و اطراف آن باشد و خود مسجد را نیز در صحرائی از آن ساخته بوده‌اند.

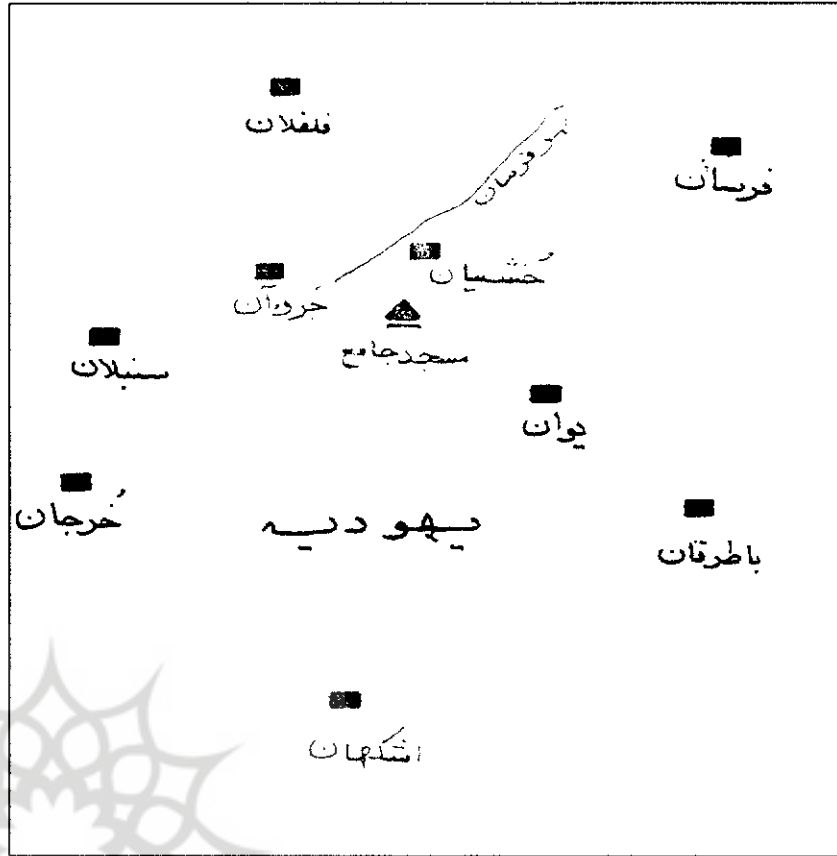
#### ۴- خرجان

این نامواژه (به ضمّ اول) به همین صورت برحسب گفته حافظ ابونعیم، شماره چهارم را دارد؛ ولی در هیچ کجا برحسب مدارک و اطلاعاتی که ما داریم در این حدود که حافظ ابونعیم ذکر می‌کند به نام خرجان برخورد نمی‌کنیم. در طومار شیخ بهایی نیز که کمک بزرگی برای تحقیق ماست در این حدود نه از مادی (= نهر) فدن و نه از مادی فرشادی محلی به این نام ذکر نشده است. بنابراین به حقیقت در فهرست حافظ ابونعیم محلی را به نام خرجان نمی‌شود، معین کرد و عجب آنکه در ناحیه رودشت به فاصله خیلی دور از مسجد جامع و نه در قرایی که وی اصفهان را در آن قرار می‌دهد، خُرجان (خورجان) داریم و از اینجا معلوم می‌شود که در نام این امکنه بر اثر گذشت زمان تغییرات بسیار حاصل شده است و حتی اسامی محل‌های نزدیک به اصفهان نیز نام‌شان تغییر یافته است و برای ما ممکن نشد به هیچ صورت این واژه را در جایی که قطعیت داشته باشد قرار دهیم. صرفاً به حکم آنکه خود حافظ ابونعیم در هنگام توسعه یهودیه آن را در حد دوم یهودیه قرار داده است، می‌توان فکر کرد که باز هم خُرجان در جنوب مسجد جامع و اراضی قریه یوان قرار می‌گیرد؛ ولی به حکم اینکه آن را مقدم بر سنبلان در همین محدوده قرار داده است. باز هم ذهن ما متوجه این می‌شود که ممکن است این محل در غرب و نزدیک سنبلان بوده باشد. بنابراین جایی را که ما اجمالاً به این نام در نقشه خود نشان داده‌ایم به کلی فرضی است و از قطعیت برخوردار نیست.

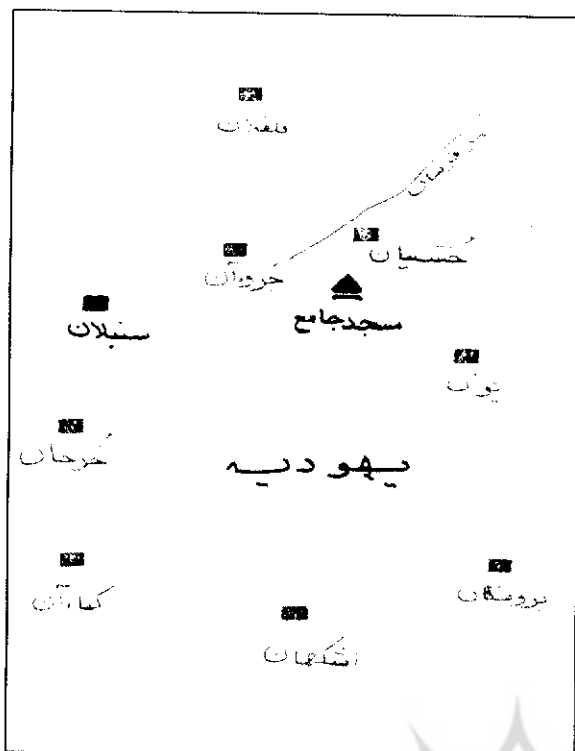
واژه‌شناسی: این کلمه از دو جزء «خُر» (خَر به نقل از حافظ ابونعیم) + «جان» ترکیب شده است. جزء اول خُر، به هر صورت که نوشته شود تخفیف یافته واژه خور است به معنای خورشید. و ما می‌دانیم که امکان بسیاری با این نام در اطراف ایران نامبردار می‌باشد چندان که خود را از ذکر امثله بسیار مستغنی می‌شماریم؛<sup>۱۹</sup> اما جزء دوم «جان» تازی شده پسوند «گان» است که در مهرگان، آبانگان، سدگان و غیره داریم و روی هم معنای آن یعنی جایگاه خور. از آنجا که خور می‌تابد و در آسمان جلوه‌گری می‌کند.<sup>۲۰</sup>

#### ۵- فلفلان

با توجه به سلسله نام‌هایی که حافظ ابونعیم ذکر کرده، متوجه می‌شویم که در نظر او این دیه‌ها معیناً از روی محل و با توجه به شمال و جنوب ذکر نشده است، به همین دلیل می‌بینیم که بلافاصله پس از فرسان که در مشرق قرار داشت به فلفلان می‌آید که آن بی‌شک در مغرب است و بلافاصله پس از آن به سنبلان می‌پردازد. امروز جایی به نام فلفلان در اصفهان شناخته نیست؛ ولی من خود به خاطر



واژه‌شناسی: قبل از هرگونه سخنی باید بگوییم که ظاهراً این نامواژه به ضمّ اول صحیح است. اگر توجه کنیم که حرف «ی» به دو صورت «الف و ج» تبدیل می‌شود، می‌بینیم که دو واژه «اوان» و «جوان» به دست می‌آید؛ اما واژه «اوان» واژه‌ای است، سخت دلاویز مرکب از دو جزء، جزء اول همان «او»، اوستایی (OW) است؛ یعنی آب که هم‌اینک نیز در روستاها مورد استعمال است و جزء دوم آن پسوند کثرت و نسبت است که در ۹۰ درصد نامواژه‌های فارسی وجود دارد و علی‌هذا دقیقاً معادل کلمه آبان است و در صورتی که حرف «ی» مبدل از «ج» باشد، صورت نامواژه جوان است، که در اطراف ایران با این نام امکان بسیاری نامبردار می‌باشد. جوان (تیریز)، جوانان (داراب)، جوان رود (سنندج) که سخت به گوش ما آشنا و ملایم طبع است و برحسب تطورات مختلف معانی بسیار از آن مستفاد می‌شود و اینک پس از توضیح نام «یوان»؛ مسجد جامع را که برحسب گفته حافظ ابونعیم در آن قریه واقع شده است مرکز اصلی حرکت خود می‌گیریم، و دیه‌های دیگر را برحسب آن به این منحنی که از مسجد جامع آغاز و رو به غرب و جنوب در نقشه جای می‌دهیم حرکت می‌کنیم و هر دیه را در محلی که قریه‌ای بر محل آن وجود دارد روی نقشه به هم وصل می‌کنیم و هم در توضیح آن می‌کوشیم و واژه‌شناسی آن را هم در پایان می‌آوریم.<sup>۱۸</sup>



#### ۶- سنبلان

سنبلان که حافظ ابونعیم ذکر کرده و جزء قراء پانزده گانه است. همان است که در تداول عامه اصفهانیان چلمان خوانده می شود و سنبلان که سابقاً قریه ای بوده امروز به این نام چیزی وجود ندارد. و تحریف یافتن آن چلمان در همین محلی که ما قرار داده ایم، یعنی در غرب نزدیکتر به مرکز فعلی اصفهان قرار دارد که قصری نیز در آن هست. درباره این قصر ما به کوتاهی می پردازیم. در کتاب تاریخ اصفهان مرحوم حاجی انصاری در این باره اطلاعاتی آمده است که از صحت و سقم آن آگاه نیستیم، به آنجا مراجعه شود. در اینجا بیشتر، مقصود ما تطور لغات است. در نزدیکی این محل قبرستانی بود به نام سنبلستان که در زمان رضاخان پهلوی بیمارستانی معروف به امین در آن ساخته شده بود. علت تسمیه آن قبرستان بر سنبلستان، قرار داشتن آن در محله سنبلان کهن بوده است.

واژه شناسی: سنبلان به حکم اینکه حرف «س» غالباً به «چ» تبدیل می شود، آسان به چنبلان برمی گردد. و حرف «ش» نیز در تطور اغلب به «چ» باز می گردد دو جزء «ن» و «ب» همواره در گفتار و تطور «م» تلفظ می شود. چنانکه خنب و سنب معادل خم و سم و بسیاری دیگر، بنابراین «سنبلان» در گردونه تطور آسان به صورت چملان در آمده است و با جابه جایی حروف (یکی از قواعد تطور) چملان به صورت چلمان<sup>۲۵</sup> رایج شده است و همه این تطورات امثله فراوان دارد که بحث آنها از دایره گفت و گو در این مجیزه خارج است.

دارم که در روزگاران پیشین نامواژه فلفلان را با سنبلان پشت سر هم می شنیدیم؛ چندان که گمان می رفت سنبلان و فلفلان و چملان معادل چلمان در کنار هم قرار دارند. در ازمنه ما آن را وقت و بی وقت فلفلچی نام نهادند و آن را در شمال چلمان (سنبلان) قرار داده اند. امروز در جنوب خیابان مدرس، کوچه ای را به نام فلفلچی نام نهاده اند، از این برمی آید که فلفلچی در همین ناحیه است؛ در حالی که این کوچه به سوی جنوب و غرب ممتد است و با پیچ و خم هایی به ناحیه فلفلان که در آن روزگاران قریه ای بوده و امروز بخشی از محلی است، می رسد و از آنجا به چلمان پیش می رود تا به قبرستان سنبلستان و بیمارستان امین می رسد. ما در صورت خود فلفلان را بالاتر از سنبلان قرار دادیم و مبنای این امر البته محقق نیست. در طومار شیخ بهایی<sup>۲۱</sup> از قریه فلفلچی نام برده شده است که از مادی فدن آب می گیرد و به قریه آگیری از نهر فدن به اقرب احتمال محل آن درست همین جایی است که نشان داده شده است. شاردن فلفلچی را بی فاصله پس از طوقچی آورده است.<sup>۲۲</sup> گفتار او فلفلچی را اندکی شمالی تر از آنچه ذکر کردیم قرار می دهد و آن وقت این سؤال پیش می آید که آیا فلفلان همان فلفلچی است یا نه و اگر چنین باشد پس چگونه آن را قبل از دردمشت یعنی در شرق آن قرار می دهد، مگر اشتباهی بر او دست داده باشد.

واژه شناسی: اینکه فلفلان چگونه فلفلچی شده است، به هیچ روی روشن نیست و نمی توان فکر کرد که از صورت فلفلان، فلفلچی آمده باشد. فلفلان به همین صورت ترکیب صحیح خوبی دارد و یک نامواژه دلکش پارسی است مرکب از دو جزء «فلفل» و «ان» و فلفل که نام ادویه ای خوشبو است که بر روی محلی نهاده شده است. در بسیاری از دیه ها و آبادی های ایران درخت فلفل می روید و باری که می دهد، درست به همان صورت فلفل است؛ ولی آن تند و عطر را ندارد و دیده شده است که در دیه ها هر جا درخت فلفل روییده است، صحرای آن را فلفلی نامیده اند. هیچ بعید نیست به همین دلیل فلفلان نخستین مرکب از فلفل و پسوند «ان» بر این محل نهاده شده است.<sup>۲۳</sup>

باید دانست که چی جزء آخر فلفلچی، پسوند ترکی است که در آن زمان مطلوب بوده و استعمال می شده است؛ مثل (قوشچی = متصدی امور قوش، طوقچی = پرورنده و نگهدارنده مرغ و طیور).<sup>۲۴</sup>

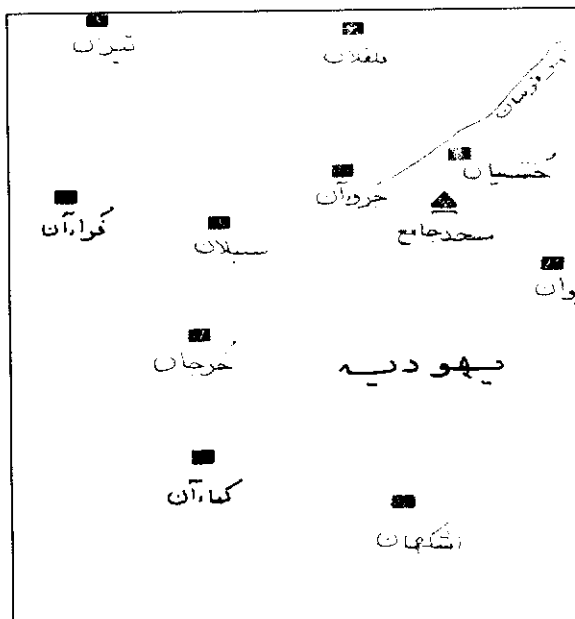
در عین حال می توان اندیشید که «چی» در این واژه پسوند تصغیر است و فلفلچی یعنی «فلفلان کوچک» در این صورت می توان تصور کرد که دو فلفلان داشته ایم و این فلفلان کوچک به شمار می آمده است و یا فلفلان خراب و این فلفلچی به جای آن آباد شده است.

## ۸- کماآن

حافظ ابونعیم این نامواژه را بلافاصله پس از فراآن ذکر کرده است. صورت کماآن (به فتح اول) در هیچ یک از فهارس اسامی دیه‌ها در اطراف ایران نیامده است و در اصفهان هم از محل آن به حقیقت آگاهی نیست؛ ولی به صورت‌های دیگر چون کمادره (پاوه)، کمارج (کازران) و کماران (ملایر) در اطراف ایران امکنه‌ای بدان نامزد می‌باشد. به همین دلیل هم ما کماآن را در وسط و در پایین فراآن، مابین جوزان و سنبلان قرار دادیم؛ ولی این محل و وجود قریه کماآن در آن به هیچ صورت محقق نیست و این واژه از نام‌هایی است که با فحص بلیغ بر نویسنده محل آن مجهول ماند. در طومار شیخ بهایی هم در جزء آبخوران مادی فدن (فدی) نامی به این صورت یا شبیه آن نیامده است و از جای صحیح آن آگاهی صحیح در دست نیست.

واژه‌شناسی: هر چند محل این نامواژه را نتوانستیم در اصفهان به تحقیق روشن کنیم؛ ولی نام آن یک نام بزرگ اصیل پارسی است که از ریشه اصلی آن «کم» در اطراف کشور نام‌های بسیار به وجود آمده است. برحسب تحقیق اجمالی که بنده به عمل آورده‌ام بیش از صد محل با واژه «کم» و ترکیبات مختلف از آن وجود دارد؛ از جمله در اصفهان، سمیرم (کمه) و اصفهان، فریدن (کمیرم) و «کمبوان» و بسیاری دیگر.<sup>۲۹</sup> «کماآن» با جماران (تهران)، «کماران» (ملایر) و «کمار» (أهر) و «کمارج» (کازرون) و «کمازان» بسیار شبیه است و با تلفظ نزدیک و پیداست که واژه‌شناسی هر دو نیز با هم شبیه‌اند.

کماآن از دو جزء «کم» + «آن» ترکیب شده است، درست مثل کماران. «کم» همان واژه‌ای است که در بسیاری از نامواژه‌ها می‌آید و گاه به قاف تبدیل می‌شود؛ مثل قمشه، قمشان معادل کمشان، کمبوان معادل قنبوان، قم معادل کم و قمصر معادل کمسر و بسیاری دیگر. و این واژه از همان واژه «کم» و «گوم» به معنای قنات می‌آید. قمصر معادل کمسر = سرقنات و قم معادل کم = قنات و در توسعه معنا آب. و در این تردیدی نیست و صدها مثال می‌توان ذکر کرد.<sup>۳۰</sup> اشهر امثله واژه قومس است از کومش. جزء «الف» ملحق به آخر «کم» زینت است. همچنان که در واژه براآن داریم و دو کمازان و کمارج (کازرون)، و کماسی (خرم‌آباد) و کماکان (کرج) و کمائین (سنندج) و بسیاری دیگر و اصلاً به‌طور مفرد هم در اسامی می‌آید، مثل کماباد (نائین) و کُماب (زرنده) و گاه به‌صورت «کما» دیده می‌شود مثل کُما (صومعه‌سرا) و کماره (پاوه) به همه این وجوه که استعمال شده است به همان معنای قنات و در توسعه معنا آب است و جزء آخر «آن» پسوند نسبت و کثرت است، چنانکه در بسیاری از امثله داریم و توضیح در این باره زاید است.



## ۷- فراآن

این نام با تذکر به اینکه حرف اول مضموم است (برحسب حرکت‌گذاری نسخه چاپی عربی)، در صورت حافظ ابونعیم پس از سنبلان آمده است و چون محلی در اصفهان امروز به این نام وجود ندارد، به حقیقت معلوم نیست که محل آن کجاست. در طومار سهام آب زاینده‌رود هم مطلقاً نامی از این قریه برده نشده است. تنها به صورت احتمال می‌توان فکر کرد که فراآن هم قریه‌ای در همین نزدیکی فلفلی بوده است. در طومار شیخ بهایی از قریه‌ای نام برده شده جزء آبخوران مادی فدن که در نسخه چاپی طومار آن را به صورت «رن قراء»<sup>۲۶</sup> نوشته‌اند. در نسخه چاپ کشاورزی آن را «رسد قراء»<sup>۲۷</sup> نوشته‌اند. آیا میان این دو ارتباطی وجود دارد؟ بر نویسنده معلوم نشد.

واژه‌شناسی: از آنجا که دیده شد نام قرائی که حافظ ابونعیم ذکر کرده است در اطراف اصفهان همه به همان نام محلی وجود دارد، مثلاً «خَرچان» معادل «خَرچان» رودشت، می‌توان احتمال داد که فراآن هم صورت دیگری از براآن است، مخصوصاً چون «ف» با «ب» زود تبدیل می‌شود. بنابراین «فراآن» معادل می‌شود با «براآن» که نام همان دهستان براآن است. درباره براآن و کیفیت تطور آن نیز در این مجیزه جای بحث چندان نداریم.<sup>۲۸</sup> اجمالاً براآن از همان برآمدن، رشد کردن و ترقی کردن و سرانجام وفور نعمت آمده است. در تمام فهارس و فرهنگ‌هایی که فعلاً در اختیار من است، هیچ محلی به صورت فراآن (به ضم اول) نیامده است و معلوم می‌شود محلی بوده است منحصر به اصفهان، اگر این صورت تلفظ در ازمنه پیشین رایج بوده به اصفهان اختصاص داشته نه جای دیگر.

جوزدان به همین صورت محلی است در اصفهان، شناخته شده و در غرب اصفهان که اینک نظر به توسعه اصفهان در شهر واقع شده است، اگر از اصفهان رو به شمال حرکت کنیم در حدود محلی که امروز بیمارستان کاشانی (ثریای سابق) قرار دارد، اندکی بالاتر و نرسیده به میدان جمهوری، محله جوزدان قرار دارد، که گاهی در تلفظ عامیانه آن را جوزان هم تلفظ می‌کنند و هر دو صورت صحیح است. در اصفهان چندین محل به این نام شناخته شده است، از جمله جوزدان (نجف‌آباد و برآآن) و چون محل آن را در اصفهان می‌دانیم آسان توانستیم از محل مسجد جامع یا قریه یوان یعنی از شرق خود را به غرب برسائیم؛ یعنی جوزان. به همین دلیل هم صورتی را که می‌خواستیم از اصفهان نشان دهیم، آسان تهیه شد و مشخص بودن این محل به نقشه کهن اصفهان کمک بسیار کرد و می‌کند. چون محلی دانسته و شناخته شده است.

واژه‌شناسی: جوزدان از دو جزء «جوز + دان» ترکیب شده است. جزء اول جوز که در عربی با فتح اول به صورت جوز بر وزن حوض تلفظ می‌شود، همان گوز پارسی و به معنای کردو است و امکان بسیاری در ایران به این نام، نامبردار می‌باشد.

با فحص اجمالی که به عمل آمد بیشتر از بیست محل به این نام در ایران وجود دارد و همه به همین معناست؛ از جمله جوزدان بالا و پایین (فردوس) و جوزدان بالا و پایین (ناشین) و جزء دوم «دان» به معنای جا و محل پسوندی است که در امکان بسیار وجود دارد و جوزدان یعنی جایی که جوز یا کردوی بسیار دارد.<sup>۳۱</sup> گاهی جوزدان را جوزان تلفظ می‌کنند. در این صورت جزء دوم آن پسوند کثرت و نسبت است و به آن صورت هم در اطراف مملکت امکان بسیار نامبردار است. جوزان (ملایر، میناب، قوچان و...).

#### ۱۰- لنبان

این محل در غرب جنوبی اصفهان قرار دارد. محلی است دانسته شده و شناخته شده و اینک اگر از پل فلزی رو به شمال حرکت کنیم، کمی که در خیابان شاهپور سابق و «بهشتی فعلی» پیش رویم مسجد آن و محلت لنبان را خواهیم دید. در طومار سهام آب زاینده‌رود مکرر به آن اشاره شده است که از مادی فدن آب می‌گیرد، و اغلب آن را به صورت لنبانین می‌آورند. معلوم می‌شود که محل به دو جزء شمالی و جنوبی تقسیم می‌شده و جای دیگر را در همین طومار نشان می‌دهند به نام قریه «چهارباغ لنبانین» و محل دیگری را به نام «دشت لمبان» که هم برای قریه اول و هم برای دومین یک سهم و دانگ (کذا) آب معین می‌کند، که

امروز هم به صورت تثنیه و چهارباغ لنبانین در اصفهان به نحوی که توضیح داده شد شناخته نیست؛ ولی شناخته بودن لنبان به ترسیم و تصویر نقشه کهن اصفهان کمک بسیار کرد. به همین دلیل ما آن را در جنوب غربی اصفهان قرار دادیم.

واژه‌شناسی: بر شناخت ریشه این واژه و معنای آن به هیچ روی با تلاش زیاد موفق نشده بودم و نمی‌دانستم «لنب» (با ضم اول) یعنی چه، و برای چه به این محل اطلاق شده است. آنچه در فرهنگ‌ها آمده است ابدأ با نام محل سازگار نیست. آخرین سخنی که درباره «لنب» و «لنبان» آورده‌اند این است که، لنبان از دو جزء «لنب» و «آن» ترکیب یافته است و جزء اول آن را نام یک قبیله آریایی دانسته‌اند.<sup>۳۲</sup> و جزء دوم آن علامت کثرت و نسبت است و صورت لنب با لمب صورت واحد به حساب می‌آید؛ چون «ن» و «ب» در تلفظ به «م» تبدیل می‌شود و یا «م» و «ب» در تلفظ به یک صورت به گوش می‌رسد. جز این چیزی برای اصل و ریشه آن نیافته بودم. تا اینکه از بخت نیک در ضمن واژه «خونسار» که خود دیهی است بجز خونسار معروف، به مناسبتی بر معنای آن توفیق یافتم و آن را در توضیح نامواژه همان دیه بیان داشتم.<sup>۳۳</sup>

#### ۱۱- اشکهان

اشکهان که ما آن را در جنوب قرار دادیم، یک نام کهن است و بسیار فاخر و دلاویز؛ ولی از محل واقعی آن آگاه نیستیم. حافظ ابونعیم، پس از وصف «یهودیه» می‌گوید که در همان مرحله اول توسعه دیه‌های «کمان» و «اشکهان» و «جروآن» و «خشینان» جزء «یهودیه» شد و وسعت آن ۷۰۰ جریب است. ما چون محل فلان، سنبلان، لنبان و جوزدان را می‌دانستیم، اشکهان را پس از آنها در جنوب قرار دادیم؛ ممکن است این محل با واقع تطبیق نکند؛ ولی صورت دیگری برای آن مفروض نبود؛ چون که برای بقیه دیه‌ها بجز «جروآن» می‌توان اجمالاً قراین و دلایلی یافت که جای آنها اگرچه به صورت احتمال تعیین شود؛ ولی در مورد «اشکهان» و محل آن به هیچ صورت اطلاعی در دست نیست. به زعم قوی همچنان که ما آن را قرار دادیم در جنوب قرار دارد، ولی صورت کهن آن بسیار دلنشین و دلاویز است.

واژه‌شناسی: «اشکهان» مرکب از دو جزء اشک = اشک + ان است. جزء اول آن «اشک» یا «اشک» همان است که در سلسله اشکانیان و در نام پادشاهان متعدد شنیده و دانسته‌ایم. اشک اول، اشک دوم و اشکان یعنی جمع و یا منسوب به اشک‌ها و نمونه و امثله بسیاری از قرار گرفتن این نام بر امکان در دست است. برحسب تحقیق اجمالی که به عمل آمد، به صورت اشک و اشکا، امکان‌های در بیرجند و



ارتفاع به متر سطح دریا	طول		عرض		نام شهرستان	نام آبادی	ارتفاع به متر سطح دریا	طول		عرض		نام شهرستان	نام آبادی
	جرم افلاکی	جغرافیایی	جرم افلاکی	جغرافیایی				جرم افلاکی	جغرافیایی	جرم افلاکی	جغرافیایی		
۱۴۲۰	۵۹	۴۲	۳۵	۷	تربت حیدریه	خوش هوا	۱۸۱۵	۴۸	۲۰	۳۵	۰۱	همدان	خوشاب بالا
۱۹۲۰	۵۸	۵۴	۳۵	۲۲	تربت حیدریه	خوش هوا (مزرعه)	۱۸۰۰	۴۸	۲۱	۳۵	۰۱	همدان	خوشاب پائین
۱۰۲۰	۵۹	۳۷	۳۶	۳۰	مشهد	خوش هوا	۶۰	۴۴	۳۳	۲۳		بهرجند	خوشابه
۱۹۰۰	۴۷	۳۵	۳۴	۵۱	سنقر	خوشیار	۱۱۴۲	۵۹	۰۵	۳۶	۴۲	مشهد	خوشابه
	۴۸	۳۳	۳۸	۲۶	اردبیل	خوشیران	۱۱۷۰	۵۱	۵۷	۳۳	۳۶	نطنز	خوشابه (مزرعه)
	۲۷	۲۰	۳۳	۵۸	خرم آباد	خوشیلان	۶۲	۴۵	۲۶	۴۸		سراوان	خوشابی
۱۸۳۰	۴۶	۲۳	۳۶	۰۲	سنقر	خوشینان	۱۴۵۰	۴۶	۳۵	۳۶	۴۲	میاندوآب	خوشاتو بالا
۱۳۱۰	۴۶	۵۳	۳۴	۳۲	باختران	خوشینان بالا	۱۴۴۰	۴۶	۳۵	۳۶	۴۵	میاندوآب	خوشاتو پائین
۱۳۱۰	۴۶	۵۳	۳۴	۳۱	باختران	خوشینان تپه	۱۲۲۰	۶۰	۰۶	۳۱	۳۴	بهرجند	خوشاره
۱۹۲۰	۵۹	۳۱	۳۲	۵۷	بهرجند	خوشینه بالا	۲۳۰۰	۵۱	۰۴	۳۶	۲۵	نوشهر	خوشاکش
۱۹۲۰	۵۹	۳۱	۳۲	۵۶	بهرجند	خوشینه پائین		۲۴	۴۶	۳۷	۲۸	رضائیه	خوشاگری
۱۷۲۰	۵۵	۲۱	۳۶	۵۱	گنبد کاووس	خوش بلاق	-۴	۵۱	۱۶	۳۶	۴۱	تنکابن	خوشامیان
	۵۸	۴۷	۳۳	۵۶	بهرجند	خوک	۱۶۵۰	۴۴	۲۷	۳۷	۴۲	ارومیه	خوش اولان
۹۴۰	۴۴	۴۸	۳۹	۱۵	ماکو	خوک	۱۲۰۰	۵۷	۲۰	۳۷	۰۷	اسفراین	خوش بالا
۱۶۷۰	۶۰	۰۲	۳۵	۲۸	تربت جام	خوک آب	۱۲۳۵	۵۸	۵۱	۳۶	۱۱	نیشابور	خوش بالا
۲۰۰	۴۸	۴۸	۳۸	۲۰	خوک بله بند (چادر آستارا	خوک	۱۱۹۰	۵۷	۲۰	۳۷	۰۷	اسفراین	خوش پایین
۱۷۸۰	۵۳	۰۷	۳۲	۵۸	نائین	خوکچو	۱۰۶۰	۵۰	۲۱	۳۱	۰۰	کهاگیلویه	خوشچران
	۵۷	۲۷	۲۹	۰۹	جیرفت	خوکستان	۱۹۹۰	۵۰	۰۴	۳۶	۵۴	رودسر	خوش خانه
۲۰۲۰	۴۸	۵۳	۳۷	۱۷	هستیر	خوک لانه	۱۳۰۳	۵۸	۵۷	۳۵	۱۴	تربت حیدریه	خوشدره
۱۸۶۰	۵۰	۳۷	۳۶	۲۲	کرج	خوکو	۲۴۲۰	۵۰	۵۰	۳۴	۱۲	قم	خوش دره (مزرعه)
۱۹۰۰	۵۰	۳۳	۴۸		خمیر	خوکا		۳	۱۳	۳۵	۵۰	سا.	خوش

## ۱۲- جروآن

جروآن که حافظ ابونعیم آن را به همین صورت آورده، برای ما واژه ناشناخته‌ای است که نه محل آن را می‌شناسیم، و نه می‌توانیم در نقشه‌ای که رسم کردیم محلی را از روی قطع و یقین بدان نامزد سازیم؛ چون در حال حاضر هیچ قرینه‌ای بر وجود آن در دست نداریم. من از سر حدس و گمان آن را در وسط قرار دادم؛ ولی به هیچ‌وجه بر صحت آن اطمینان ندارم و نمی‌توانیم توضیحاتی درباره محل آن بیاوریم.

واژه‌شناسی: جروآن از سه جزء «جر + وا + آن» ترکیب شده است. اما جزء اول آن «جر» صورت معرب «کر» به معنای قنات است و همان است که در نامواژه‌های بسیار آمده است به همان معنای متعارف چنانکه کرسنگ (نجف آباد)، و کهریز و کریزان (بهرجند) و کریز (کاشمر) و غیره و «وا» صورت دیگری از «او» به معنای «آب» است؛ مثل گروه معادل کراب (مرند، سبزواری) و کران (شهرکرد، نیشابور، آباءه، اهواز) و بسیاری دیگر و «آن» علامت نسبت و کثرت است؛ یعنی جایی منسوب به قنات، جایی که قنات داشته باشد. ناگفته نگذاریم که در ناحیه غرب اصفهان، قنات‌ها و کسی‌های بسیاری وجود داشته است که در «آب‌بخشان» فلکه شهدای امروز به هم برخورد می‌کرده و از روی هم می‌گذشته و به همین دلیل آب‌بخشان نامبردار شده است.<sup>۳۵</sup>

لاهیجان نامبردار است و در اصفهان اشکاووند و اشکان پایین و بالا (سردشت و بافت) و اشکری و اشکستان در (سپیدان و نائین و سراوان) و بسیاری دیگر ممکنه، در اطراف ایران به این اسم، نامبردار می‌باشد و همه حاکی از همان صورت کهن اشک است که در نام اشکانیان می‌بینیم. به صورت اشکبه نیز تعدادی ممکنه آمده است؛ از جمله اشکهران اصفهان در (رودشت) و اشک ورق (تبریز) اشکبه (هشتروند) اشکبه (پاوه) و بسیاری دیگر. بر نویسنده اندیشه‌ای دست داده است که در صحت آن اصرار ندارم و به نظر می‌رسد که کلمه «اشک» صورت دیگری است از «اسک» و «سک» و «سکا»، همان قوم کهنی که با ایرانیان آمده‌اند و در اطراف ایران سکونت یافته‌اند و وجود ممکنه بسیاری در ایران به صورت «اسک» نشانی بر صحت این نظریه است، اگرچه به نحو قاطع نتوان آن را اثبات نمود و از جمله اسک در (آمل، ایرانشهر و رودسر) و اسکان (اراک و سراوان) و اسکران (سنندج و اصفهان) و اسکلو (اهر) و بسیاری دیگر.<sup>۳۴</sup>

ضمناً باید دانست که در «برآن» اصفهان دیهی داریم به نام «اشکشان» و همچنان که دیدیم بعضی ممکنه در فهرست پانزده قریه حافظ ابونعیم تغییر محل داده‌اند یا دو محل بوده و تکرار شده. تصور می‌رود که اشکشان برآن همان صورت دیگری از اشکهان اصفهان باشد که با اندک تغییر صورت در برآن قرار گرفته است. هر چند در این باره به صورت قاطع نمی‌توان اظهار نظر کرد.

و جزء دوم «ی» علامت حاصل مصدر است و در امثله بالا گذشت که هر دو واژه در نام امکنه بسیار وجود دارد و جزء سوم «ن» حرف هموند (وقایه برای سهولت تلفظ) و گریز از تبایع حروف مصوته چون صورت «خش + ان» صعب‌التلفظ است. خشینان می‌گویند که تلفظ آن آسان‌تر باشد و ورود حرف «ن» در نامواژه‌ها شایع است. چندان که احتیاج به ذکر مثال نیست. و آن علامت نسبت و کثرت است و بیشتر از هزاران نامواژه به این صورت در زبان فارسی دیده می‌شود و روی هم رفته خشینان جایی است که به خوبی و خوشی و خرمی منسوب باشد.

#### ۱۴ - بروسکان

بروسکان نامواژه‌ای است که صورت و محل آن در زبان فارسی خوشبختانه کم نشده است و ما همین صورت بروسکان را برای محلی در ایرانشهر داریم.<sup>۳۷</sup> ولی متأسفانه به هیچ صورت نمی‌توانیم در نقشه‌ای که تهیه کردیم جایی را برای آن تعیین نماییم. بعضی اندیشه کرده‌اند که بروسکان، صورت دیگری از ترواسکان و ترواسکان است و دلیلی و اماره‌ای بر این گفتار جز شباهت لفظی ندارد. ما هم ندانستیم که واقعاً بروسکان را در نقشه‌ای که می‌کشیم کجا بگذاریم. به احتمال اقرب به یقین باید جنوبی‌تر از خشینان قرار گرفته شود؛ چون خشینان را در جنوب مسجد جامع یعنی قریه یوان قرار دادیم<sup>۳۸</sup> و بالاتر از آن قریه فرسان را، به ناچار باید بروسکان را در ذیل آن قرار دهیم؛ یعنی جنوبی‌تر ولی چنانکه مکرر تأیید و تأکید کرده‌ایم این نقشه و امکنه‌ای که این نام‌ها در آن قرار می‌گیرند ظنی است و به کلی حالت قطعیت ندارد. این نکته را هم بگوییم که بروسکان در اوایل قرن دهم که طومار نوشته می‌شده است، دیگر صورت قریه نداشته است؛ چون در میان آبخوران مادی فدن و مادی فرشادی هیچ دیهی بدان نامبردار نیست. به ناچار باید گفت که در همان زمان نیز دیگر این محل از صورت دیه خارج شده بوده است و چون خشینان را در نقشه جای دادیم به ناچار باید بروسکان را در ذیل آن و جنوبی‌تر قرار داده شود. صورتی که برحسب این ظن نیز ما آن را پایین‌تر از اشکهان و زیر خشینان قرار دادیم.

واژه‌شناسی: در این نامواژه دشواری به حقیقت سنگینی وجود دارد. تقطیع این نامواژه بی‌شک چنین است: «بُرو + سَک + ان» جزء اول بُرو در بسیاری از نامواژه‌های امکنه ایران آمده است و در تعیین معنای آن دچار اشکال هستیم. از این جمله است واژه بروجرد، بروجن، خود بروسکان، بُروش، بروشکانی، برومند، بُرومی و بسیاری دیگر. از واژه برومند برمی‌آید که بُرو از دو جزء بُر و آی یعنی بُرا از ریشه بُر آمدن و نمودار شدن آمده است و با واژه بُر و بار و بارور

خشینان را حافظ ابونعیم پس از جر و آن ذکر کرده است؛ ولی ما با این صورت نمی‌توانیم محل واقعی آن را معین کنیم. نام خشینان هم برخلاف برخی دیگر از نام‌ها در طومار نیامده است، معلوم می‌شود که در هنگامی که طومار نوشته می‌شده یعنی اوایل قرن دهم دیگر در مادی فدن (فدی) این محل وجود نداشته است و مادی‌یی هم به آن نام نامزد نبوده است؛ یعنی شهر آن را در برگرفته بوده است و دیگر صورت قریه نداشته است. شاهد دیگری بر این معنا، قول خود حافظ ابونعیم است که می‌گوید حد چهارم آن یعنی حد چهارم یهودیه تا به دو قریه جر و آن و خشینان بالغ می‌شد، مستفاد این عبارت این است که در همان روزگاران کهن هر دو دیه جزء یهودیه قرار گرفته است و به همین دلیل هم هیچ کدام از آنها نامشان در طومار نیامده است. ما «جر و آن» را در وسط قرار دادیم و باید تذکر دهیم که یا مقابل خشینان است و یا از نظر قرار گرفتن محل در همان حد آن است. از عبارت دیگر حافظ ابونعیم که می‌گوید: «سعیدبن منصور خال مهدی خلیفه که عامل حرب و خراج تعیین شده بود وی در دیه خشینان منزل گرفت و قصری در کنار نهر فرسان و در مقابل آن هم مسجدی با ایوان مقصوره بنا نمود که تا امروز بر جای می‌باشد و منبر را در آن قرار داد و بازاری نیز برای فروشندگان و بازرگانان و مزدوران ساخت که دکان‌های بسیاری هم در طرف یهودیه از آن جانب که معروف به محلت کاه‌فروشان است و چندان توسعه سریع یافت که در همان روزگار امارت و ریاست وی خانه‌های قریه خشینان به یهودیه متصل شد.»

این عبارت مؤید آن است که ما گفتیم که خشینان دیگر جزء یهودیه شده بود و دیگر صورت دیه نداشته است. از طرف دیگر از این عبارت وی که می‌گوید: «وی در دیه خشینان منزل گرفت و قصری در کنار نهر فرسان ساخت...» معلوم می‌شود نهر فرسان از خشینان می‌گذشته و فرسان و خشینان بسیار به هم نزدیک بوده‌اند و ما به حکم اینکه برای فرسان محلی را نامزد کرده باشیم فرسان را شمالی‌تر از خشینان قرار دادیم.

واژه‌شناسی: نامواژه خشینان به اجزای «خش + ی + ن + ان» تجزیه می‌شود. جزء اول «خش» فارغ از تلفظی که عربان و مستعربان بر آن نهاده‌اند، بی‌شک از همان واژه خوش فارسی آمده است، به معنای خرمی و نیکویی و خوبی و با این واژه صدها محل در ایران نامبردار است چنانکه خوش (خداونده)، خوشاب (ترتیب حیدریه، دشتستان، سراوان، بافق، گلپایگان)، خشویه (لنجان) و از همه روشن‌تر و بهتر، خوشینان (سقز)، خوشینان بالا و پایین (ساخران)، خوشینه (بیرجند) و بسیاری دیگر<sup>۳۹</sup> و تلفظ آن هم با ضم اول اصح است.

## ۱۵- بافجان

آخرین محلی که حافظ ابونعیم آن را به عنوان دیه‌ی که «یهودیه» همه آنها را فراگرفته نامبرده است، بافجان است. در طرحی که ما به عنوان صورت و سیمای اصفهان ارائه دادیم به حقیقت جایی را نمی‌توان به اسم «بافجان» نامزد کرد؛ ولی بافجان را در افواه در شرق خیابان بزرگمهر و سروش قرار داده‌اند و محلی را به صورت بافجان (بافیون) نامزد کرده‌اند؛ ولی آیا این همان قریه‌ای است که جزء اصفهان شده است؟ به اقرب احتمال چنین است، در طومار سهام آب زاینده‌رود منسوب به شیخ بهایی قریه‌ای را به نام بافجان ذکر کرده‌اند که از مادی فرشادی آب می‌گیرد و برای آن هجده سهم آب مقرر داشته‌اند. از اینجا معلوم می‌شود، در حالی که طومار در دست تهیه بوده است اوایل قرن دهم هنوز این محل نام قریه داشته است. اگر در ظاهر نیز جزء شهر شده بوده است، همچنان به نام قریه نامبردار بوده است.<sup>۳۹</sup> به هر صورت مسلم است که «فابجان» حافظ ابونعیم به یهودیه او بسیار بسیار نزدیک بوده است و این هر دو به هم آمیخته و شهر یهودیه و سرانجام اصفهان بزرگ را پدیدار ساخته است.

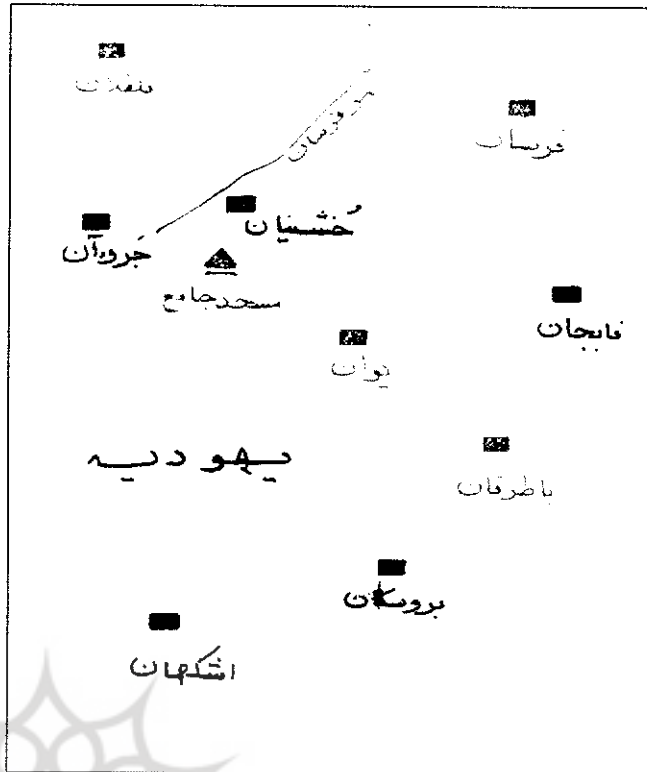
واژه‌شناسی: بافجان نامواژه به هم ریخته‌ای نیست که تجزیه آن دشوار باشد. ما می‌دانیم که حرف «ف» اکثر به حرف «ب» بدل می‌شود و حرف «ج» صورت تازی شده حرف «ک» است، بنابراین «بافجان» درست معادل «بابکان» است و اینک تقطیع آن آسان است. «بابک + آن» یعنی محلی منسوب به «بابک». با واژه بابک در اطراف ایران مکانهای بسیاری نامبردار می‌باشد و خود کلمه بابک نیز با ما واژه بیگانه‌ای نیست و هم به صورت بابوکان، اصفهان، شهرضا و هم به صورت بابکان، امکنه چندی به این نام نامبردار می‌باشد؛ از جمله بابک (مغان)، بابکان (بهبهان)، خوی و غیره. به هر صورت معنی آن روشن و آشکار است؛ یعنی محلی منسوب به بابک و قدمت واژه و محل آن نیز به همین دلیل آشکار می‌شود و در آن شکی باقی نمی‌ماند.<sup>۴۰</sup> باید دانست که بافجان و فابجان هر دو به معنی واحد است یا دو صورت بسیار نزدیک به هم.

### پی‌نوشت

\* خلاصه‌ای از نگارش نخستین این مقاله در همایش اصفهان و صفویه قرائت شد و اینک با تفصیل و توضیح بیشتر در اینجا آورده شده است.

۱- محمد مهربار، اصفهان از عهد باستان تا دوره سلجوقی، ضمیمه سالنامه دبیرستان ادب.

۲- بخت‌النصر [بابلی Nabukuduniusur، «نبو» تاج را نگهبانی کند] در بابل دو بخت‌النصر است. بخت‌النصر اول (۱۱۴۶-۱۱۲۳ ق.م)



هم‌معناست و «برآ» صفت فاعلی از برآمدن هم به صورت اسم و هم به صورت صفت فاعلی به کار می‌رود و ما می‌گوییم چیزی برآ دارد و در همه این صورت‌ها در واقع باید این کلمه را با فتح اول تلفظ کرد و برومند نیز برومند است. صورت تقطیع برومند «بر + آ + مند» یعنی باردار و بارآور و امثال اینها و بنابراین بروکده و بروجن و امثله دیگر که ذکر آنها گذشت نیز همه باید با فتح «ب» اول تلفظ شوند. واژه دیگر در همین اصفهان خودمان یعنی «برآن» نیز از همین ریشه و به همین صورت آمده است و با فتح اول تلفظ می‌شود و جزء دوم آن «سک» بی‌شک از اصل کهن سگ و سکا و سکایی آمده است و با این ترکیب بسیار فراوان است و نام «سک» در امکنه بسیاری در زبان فارسی دیده می‌شود که هم به صورت اسک و هم به صورت سگ مثال‌های بسیار دارد، چنانکه خود اسک (آمل، ایرانشهر، رودسر) اسکابان (رشت)، اسکان (اراک، سراوان)، اسکنو (جیرفت)، اسکده (رشت)، اسکدان سنندج و بسیاری دیگر و هم به صورت سگ خود سکان (اصفهان، رضائیه)، سکانه (الیگودرز)، سکانی (ارومیه)، سکران (کرج)، سکل (میناب)، سکون (شاهرود)، سکه (قوچان، مغان) و غیره و غیره و «ان» علامت نسبت و کثرت است که هزاران مکان در تمام ایران به آن مختوم می‌باشد و روی هم رفته یعنی محلی که برآ دارد و خرم و خوش است، منسوب به سکان و سکاها (با قید احتیاط و احتمال).

- و بخت‌النصر دوم (۶۰۴ - ۵۶۲ ق.م.) و بخت‌النصر دوم است که اورشلیم را تصرف کرد و معابد یهودیان را خراب و بسیاری از آنها را اسیر کرد و به اسارت به بابل برد.
- ۳- عین‌گفتار ابن‌حوقل چنین است: «و اصفهان مدینتان إحداهما تُعرفُ باليهودية و الأخرى شهرستان (صورة الأرض متن عربی، ص ۳۰۹).
- ۴- محمد مهریار، اصفهان از عهد باستان تا دوره سلجوقی.
- ۵- گوش نام یکی از فرشتگان مقرب است در دین زردشتی و ارتباطی با گوش یعنی آلت شنیدن بدن انسان ندارد و نگهبان چارپایان است و روز چهاردهم هر ماه نیز به این فرشته منسوب است و گوش روز از هر ماه را ایرانیان قدیم جشن می‌گرفتند و آن را شیر سور می‌نامیدند و در این روز سیر و شراب می‌خوردند. بیرونی آن نام را جوش می‌خواند که معرب گوش است و از این کلمه جوشباره، جوباره پیدا شده است.
- ۶- ن.ک. اخبار اصفهان از حافظ ابونعیم، ترجمه نویسنده.
- ۷- ن.ک. سفرنامه ناصر خسرو در ذکر اصفهان.
- ۸- ن.ک. حافظ ابونعیم، اخبار اصفهان، همان.
- ۹- بر حسب ضبط حافظ ابونعیم.
- ۱۰- ن.ک. طومار شیخ بهایی، نسخه سیاقی، ص ۱۴.
- ۱۱- طومار شیخ بهایی، نسخه سیاقی، ص ۱۴.
- ۱۲- دهخدا، فاتحه حرف ب و برهان قاطع. فاتحه حرف ب.
- ۱۳- همان، فاتحه حرف ت.
- ۱۴- برای واژه‌شناسی این نامواژه نگاه کنید به فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، از همین نویسنده، ص ۱۸۲.
- ۱۵- فرهنگ آبادیها و مکان‌های مذهبی کشور، دکتر محمد پاپلی یزدی، انتشارات آستان قدس، همین مدخل.
- ۱۶- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، ذیل همین مدخل.
- ۱۷- از طومار برمی‌آید که آبخوران این مادی زیاد بوده که این دو دیه نیز در جزء آنها به حساب آمده از سوی دیگر چون طومار شیخ بهایی در نسخه منحصر به فرد حاضر که نقطه‌گذاری نشده است درست خوانده نمی‌شود. طومار چاپی اداره کشاورزی آن را قاطرخان ذکر کرده است. چون نه «باطر» و نه «قان» را می‌شناخته است، آن را به قاطرخان که می‌شناخته تبدیل کرده، بنابراین باطرقان خیلی به مسجد جامع و اراضی قریه یوان نزدیک است، طومار شیخ بهایی، نسخه چاپی اداره کشاورزی، ص ۲۵.
- ۱۸- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، ص ۹۲۵.
- ۱۹- فرهنگ آبادیها و مکان‌های مذهبی کشور، انتشارات آستان قدس در مدخل «خور و خُر».
- ۲۰- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، ص ۳۵۱.
- ۲۱- ص ۲۴، نسخه چاپی کشاورزی.
- ۲۲- سفرنامه شوالیه شاردن، قسمت شهر اصفهان، ترجمه حسین عریضی، چاپ اول شهریور ۱۳۳۰.
- ۲۳- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، ص ۵۵۲.
- ۲۴- در ترکی ثوبق = ثوق = طوق (Tovogh) به معنی مرغ است و این کلمه بعدها در طول زمان به صورت طوق عربی در آمده و رایج گردیده است. در ناحیه طوقچی در شمال باغ قوشخانه (محل پرورش قوش) باغی بوده برای پرورش مرغ مصرفی کارخانجات شاهی که رفته رفته از صورت تلفظ ترکی خارج شده و به صورت طوق و طوقچی در آمده است.
- ۲۵- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، ص ۳۲۷.
- ۲۶- ن.ک. نسخه سیاق طومار، ص ۱۴.
- ۲۷- ن.ک. طومار شیخ بهایی نسخه چاپی، ص ۲۴.
- ۲۸- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، مدخل برآن، ص ۱۹۱.
- ۲۹- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، مدخل کما آن، ص ۶۳۶.
- ۳۰- برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان.
- ۳۱- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، همین مدخل، ص ۳۰۹.
- ۳۲- به هیچ وجه برای این معنا دلیلی نیست، و ما فهرستی از نام قبایل آریایی نداریم. معمولاً هر وقت که محلی شناخته نشد به قبیله آریایی نسبت می‌دهند. چیزی که هست با واژه لنب و مشتقات از آن امکنه بسیاری در اطراف ایران نام برده است. لنب (مشکین شهر)، لنبدان (اهر)، لنبی (میناب)، لنبجر (شهر بابک) و غیره.
- ۳۳- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، همین مدخل، ص ۷۱۷ و واژه‌شناسی خاص لبنان و کشف خاص نویسنده در جلد سوم همین کتاب (زیر چاپ).
- ۳۴- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، همین مدخل، ص ۱۳۸.
- ۳۵- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، مدخل کزان، ص ۵۹۶.
- ۳۶- فرهنگ آبادیها و مکان‌های مذهبی کشور، انتشارات آستان قدس، همین مدخل.
- ۳۷- فرهنگ آبادیها و مکان‌های مذهبی کشور، انتشارات آستان قدس، همین مدخل.
- ۳۸- فاضل محترم آقای مهندس محمدی که نقشه اصفهان کهن را کشیده‌اند در شمال و نزدیک یوان دانسته‌اند.
- ۳۹- طومار شیخ بهایی، قسمت سیاقی، ص ۱۵.
- ۴۰- محمد مهریار، فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، مدخل فابجان، ص ۵۳۵.